

# احیای حکمت قرآن؛ سیری در کتاب بیان الفرقان

نقد و بررسی کتاب

اصغر غلامی

◀ بیان الفرقان؛ شیخ مجتبی قزوینی؛ قم: دلیل ما، ۱۳۹۰.

جلد چهارم در تبیین عصمت و امامت است و به نقد کتاب القسطاس المستقیم ابو حامد غزالی اختصاص یافته است، به نام «بیان الفرقان فی میزان القرآن».

جلد پنجم در بیان غیبت، رجعت و شفاعت است. در این جلد اخباری که در آنها به امامت ائمه دوازده گانه تصریح شده و نیز روایات مربوط به حضرت امام عصر (علیه السلام)، دسته بندی و شرح شده است و به اشکالات فلسفی رجعت و نیز به شبهات وهابیت درباره شفاعت پاسخ داده شده است.

با توجه به اهمیت کتاب بیان الفرقان که شیوه ارزنده ای در تبیین معارف و حیانی دارد، در این نوشتار به گزارش ساختار و محتوای جلد نخست آن می پردازیم و برای رعایت اختصار با صرف نظر از نقد آموزه های فلسفی و عرفانی، در این کتاب تنها به گزارش مباحث اثباتی آن می پردازیم.

## ساختار و روش تدوین کتاب

آیت الله شیخ مجتبی قزوینی در مقدمه کتاب و در چند صفحه به تبیین سبب تألیف آن پرداخته است. ایشان ضمن یادآوری تمایز و تفاوت طریق فلاسفه یونان با عرفا و مخالفت قرآن و سنت با این دو، به نحوه نفوذ رسوخ فلسفه در اندیشه مسلمانان می پردازد.

سپس با اشاره به سه طریق وحی، فلسفه و عرفان برای دستیابی به علم و قدرت، مقصود خویش را بیان طریق اول معرفی می کند و یادآور

چکیده: یکی از آثار شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، کتاب ۵ جلدی بیان الفرقان است. جلد اول کتاب با عنوان بیان الفرقان فی توحید القرآن در زمینه توحید قرآنی و تفاوت آن با توحید به اصطلاح فلسفی و عرفانی است. با توجه به اهمیت کتاب بیان الفرقان در تبیین معارف و حیانی، نویسنده در نوشتار حاضر به معرفی کتاب مذکور همت گماشته است. وی در راستای این هدف، پس از بیان ساختار و روش تدوین کتاب، به ارائه گزارشی از محتوای جلد نخست آن و مباحث اثباتی کتاب، اقدام نموده است.

کلیدواژه: کتاب بیان الفرقان، بیان الفرقان فی توحید القرآن، مجتبی قزوینی خراسانی، توحید قرآنی.

## درآمد

آیت الله شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (۱۳۱۸ - ۱۳۸۶ق) از شاگردان برجسته میرزا مهدی اصفهانی است و آثاری نفیس از خود به یادگار گذاشت. یکی از این آثار گرانسنگ، مجموعه نفیس و ارزشمند بیان الفرقان است. این مجموعه ارزشمند در پنج جلد نگارش یافته است.

جلد اول در توحید قرآنی و تفاوت آن با توحید به اصطلاح فلسفی و عرفانی است، به نام «بیان الفرقان فی توحید القرآن».

جلد دوم در وحی و نبوت از منظر قرآن و پاسخ به شبهات منکرین نبوت و بیان حقیقت اعجاز و تبیین جهات کمالیه قرآن است، به نام «بیان الفرقان فی نبوة القرآن».

جلد سوم در معاد قرآنی است به نام «بیان الفرقان فی معاد القرآن». در این جلد ضمن نقد تأویلات عرفا و فلاسفه، پنج اصل مهم در تمهید معاد قرآن بیان شده است.

به خداوند را مطرح می‌کند. ایشان همه عوامل (انوار و ارواح و اجسام) را آیات خدا می‌داند و به اقسام آیات الهی، اعم از آیات آفاقی و انفسی و چگونگی آیتیت آنها می‌پردازد و ضمن تذکره آیه بودن انسان از حیث روح، به مناسبت انظار و آراء مادیون، فلاسفه و عرفا و قرآن و روایات را درباره روح و چیستی آن مطرح و بررسی می‌کند. آن‌گاه به کیفیت حصول علم و غیریت آن با روح و خارج بودن نور علم و عقل از حقیقت روح و بدن می‌پردازد و چند روایت در باب علم ذکر می‌کند و سپس آیات و روایاتی را در باب تمایز روح با عقل و علم مطرح می‌سازد و در نهایت، نتایج حاصل از توحید مطرح شده در قرآن را به شرح زیر برمی‌شمارد و با نتایج حاصل از فلسفه و عرفان مقایسه می‌کند:

**اول:** نتیجه تذکر قرآن ثبوت ذات الهی است بدون تشبیه، مذهب فلسفه اثبات با تشبیه و طریق عرفان اثبات وحدت به معنای نفی غیر است.

**دوم:** مشرب قرآن، عدم امکان توصیف و نهی از توصیف ذات مقدس است، مگر به آنچه خود توصیف فرموده است و مشرب فلسفه، توصیف به مفاهیم و وجوه و روش عرفان، توصیف به کل صفات است.

**سوم:** فلسفه و عرفان، معرفت ذات را غیر ممکن می‌داند؛ ولی قرآن و روایات معرفت ذات را ممکن می‌داند.

**چهارم:** قرآن، نهی از تفکر در ذات و امر به تفکر در آیات می‌نماید و فلسفه و عرفان، کمال بشر را در تفکر در ذات می‌دانند.

**پنجم:** قرآن، خدا را از هر آنچه در خلق است، تهی و خلق را از خدا تهی می‌داند. فلسفه، اثبات تشکیک و سنخیت میان خالق و مخلوق می‌کند و عرفان اثبات وحدت و اتحاد می‌نماید.

مؤلف پس از توضیح تفصیلی راجع به هریک از این نتایج، به نقد و بررسی اثبات خدا به روش فلسفی و عرفانی می‌پردازد. آن‌گاه مباحثی را درباره علم الهی و اقوال مختلف در این باره مطرح می‌کند و نظریه علم بلامعلوم را با استفاده از آیات و روایات توضیح می‌دهد. سپس بحث حدوث و قدم عالم را پیش می‌کشد و ضمن طرح دیدگاه‌های مختلف در این باب، به تبیین نظریه مستفاد از آیات و روایات و اختلاف آن با نظر فلاسفه می‌پردازد. ایشان مسئله بداء را فرع سوم از مباحث توحیدی مطرح می‌کند و در فرع چهارم به مبحث جبر و تفویض می‌پردازد و هر دو نظریه را رد و بر مختار بودن انسان تأکید می‌کند.

عنوان فرع پنجم مبحث قضا و قدر است. در ذیل این عنوان ضمن بیان معانی مختلف قضا و قدر در لسان قرآن و روایات و نیز بیان معنای آن در اصطلاح فلسفه، به تفصیل مطالبی را در تثبیت نظریه مستفاد از قرآن و روایات و رد نظریه‌های مخالف با آن ارائه می‌کند.

می‌شود که برای معلوم شدن امتیاز طریق انبیاء و فلسفه و عرفان اصطلاحی، به ناچار آن دو طریق نیز به صورت اجمالی تبیین خواهد شد. آن‌گاه به شرح طریقه فلاسفه و عرفا پرداخته و دلایل و شواهدی بر اطمینان آور نبودن و ناکارآمدی این دوره در رسیدن به دانایی و توانایی ارائه کرده و برخی از کاستی‌های آنها را بر شمرده است. همچنین برای مزید توضیح، نتایج حاصل از این دوره را در مسائل اعتقادی فهرست کرده است:

۱. شناختن خداوند متعال و اثبات وجود او امری است نظری و محتاج به اقامه برهان و برهان متوقف است بر تحقیق و بحث در علت و معلول و ابطال تسلسل؛

۲. توحید واجب الوجود متوقف است بر اثبات اصالة الوجود و تشکیک در حقیقت وجود یا اقامه برهان تعیین یا اثبات وحدت اطلاقی؛

۳. قول به ثبوت قدیم با ذات خداوند؛ نه در مرتبه ذات مانند مثل افلاطونی یا قول به صورت زایده بر ذات و قائمه به ذات و انحصار علم خداوند به کلیات یا قول به اینکه علم خداوند عبارت است از نفس حضور موجودات نزد او بدون علم سابق بر اشیا؛ یا قول به اینکه « بسط الحقیقه کل الاشیاء » یا علم اجمالی در عین کشف تفصیلی و امثال اینها که عرفا قائل شده‌اند؛

۴. توحید در افعال؛ یعنی اسناد تمام افعال به خداوند به سلسله علت و معلول، بدون امکان تخلف. حتی افعال انسان و استناد شرور به خداوند یا انکار شرور در عالم؛

۵. اثبات لذایذ و آلام روحی که سبب آنها اخلاق حسنه و رذیله است و سبب آنها امور تکوینی و اسبابی که منجر شوند به اسباب غیر اختیاریه که منتهی است به علم خداوند به ذات و نظام عالم؛

۶. اثبات قدم اصول عالم حتی عناصر؛

۷. انحصار حوادث به حوادث یومیه ازلا و ابداً که مستند می‌باشند به اسباب تکوینی؛

۸. اثبات عدم امکان تغییر و تغیر در عالم و انکار بداء؛

۹. انکار نسبت حسن و قبح در عالم به اراده و اختیار بشر؛

۱۰. انکار معاد جسمانی؛

۱۱. انکار نبوت به معنایی که در ادیان وارد شده است و انکار ملائکه و جبرئیل به معنایی که از مجاری وحی رسیده است؛

۱۲. محدود شمردن علم و قدرت خداوند به امور موجودات کائنه؛

۱۳. اثبات سنخیت بین واجب و ممکن؛

۱۴. انکار خلود در عذاب.

نویسنده پس از مباحث مقدماتی یاد شده، وارد بحث توحید می‌شود و به بیان توحید از منظر قرآن کریم می‌پردازد و کیفیت دعوت و تذکر مردم

انسان به سبب گناه و سایر مقتضیات بشری، از درک حقایق محبوب گشته و برای خارج شدن از این ظلمت نیازمند مذکراست. انبیاء مذکر عقلند و بشر را به فطرت تذکر می دهند و حجت را بر او تمام می کنند. مردم به حکم عقل باید به ندای منادی پروردگار گوش فرادهند و از حقایق کشف شده به تذکار او پیروی کنند و در غیر مستقلات عقلی احکام فرستاده خدا را تعبداً بپذیرند و طبق آن عمل کنند.

شیخ مجتبی قزوینی سپس به فراوانی آیات و روایاتی اشاره می کند که حجت و برهان بودن عقل را بیان کرده اند و یادآوری می کند که در دین مقدس اسلام و بلکه در تمام ادیان آسمانی، عقل از سوی خدا حجت و حاکم است چه در مستقلات عقلی و چه در مطالبی که از درک آنها عاجز است و متابعت شرع را لازم می شمارد.

ایشان نور عقل را خارج از حقیقت انسان و امری مستقل می داند و معتقد است که روح انسانی گاهی واجد آن می شود و گاه فاقد آن و فقدان نور به بقای او ضرری نمی رساند.

شیخ پس از یادآوری این نکته که الفاظ کتاب و سنت به حقایق خارجی و واقعی اشاره دارند و اینکه الفاظ برای معانی ذهنی وضع نشده اند، تأکید می کند که لفظ «علم» و «عقل» نیز به حقیقتی که در خارج موجود است، اشاره دارند.

از نظر شیخ، نور عقل و علم همچون چراغی هستند که معقولات و معلومات با آنها روشن می شوند. و نفس محسوسات را - در ظرف خود - به نور علم و عقل درمی یابد و از طریق مشاهده حقایق اشیاء به برکت نور علم که خارج از ذات اوست، ماورای محسوسات را مشاهده می کند.

نور عقل و علم تصور و توهم نمی شود و صورتی ندارد تا وارد لوح نفس شود. آنچه تصور شود و به هر معنایی در ذهن آید، فعلی از افعال روح است که به علم کشف می شود؛ اما حقیقت علم نیست. از آنجا که نور عقل و علم شبیه و نظیر ندارد، شناخت آن به خودش یا آثارش است و تعریف عقل و علم به معقولات و معلومات، امری محال و تعریف به غیر حقیقت آن است. معلومات به علم ظاهر می شوند و علم به خود ظاهر است: «الظاهر بنفسه المظهر لغيره».

سنگ معلومات غیر از سنگ علم است. ذات معلوم غیر نور و مظلم است و علم و عقل - از حیث ذات - نور و ظهورند و ظهور همه اشیاء به آنهاست. شیخ مجتبی قزوینی روایات بسیاری را مطرح می کند که به روشنی بر تمایز عقل با بدن و روح تأکید دارند. بر پایه این روایات علم، نوری مخلوق و بزرگ ترین خلق خداست که به انسان عطا می شود.

## ۲. توحید

شیخ پس از تأکید بر حجیت عقل و لزوم تعقل می فرماید: «پس از مقدمه

سعادت و شقاوت فرع ششم و هدایت و ضلالت فرع هفتم از مباحث توحیدی است که شیخ به آنها پرداخته است و در فرع هشتم، بحث دعا را مطرح و علل و عوامل اجابت و عدم اجابت دعاها را بررسی کرده اشکالات مطرح شده در این موضوع پاسخ داده است. این موضوع آخرین بحث مطرح شده در این کتاب است.

## گزارشی از مباحث اثباتی کتاب

در بیان الفرقان مباحث مفصلی پیرامون علم، عقل، توحید و فروع آن بر اساس قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مطرح شده که در اینجا از آراء ایشان در این حوزه ها گزارشی ارائه می شود.

## ۱. علم و عقل

نویسنده بیان الفرقان ذیل عنوان «در بیان توحید قرآن کریم»، ابتدا به نور عقل تذکر می دهد و آن را قوه ای معرفی می کند که انسان به وسیله آن حقایق را کشف می کند، خوبی را از بدی و حق را از باطل تشخیص می دهد و شایسته تعلق تکلیف می گردد. با پیروی از آن خداشناس شده، پیامبران را تصدیق و از دستورات ایشان اطاعت می کند. نور عقل، حجت باطنی خداوند است. «مستقلات عقلیه»، به نور عقل مکشوف می گردند؛ اما خود عقل گواهی می دهد که درک برخی مطالب و کشف پاره ای از حقایق از توان او خارج است و در این موارد باید به خالق عقل و فرستاده های او مراجعه کرد.



۳. رویگردانی از حق

۴. تقلید از عقاید و افعال پدران

۵. خذلان پروردگار

سپس یادآوری می‌کند که چون امور یاد شده سبب غفلت از خالق یکتا و حجاب ظهور فطرت اولیه می‌شود، ناگزیر انسان محتاج به مذکری است که آنچه را دیده و دانسته و سپس از آن غافل شده، به خاطر او آورد. بر همین اساس قرآن و پیامبران در کلام خدا، مذکر و تذکره نامیده شده‌اند. شیخ ۲۷ آیه مطرح می‌کند که در آنها از قرآن مجید با عنوان «ذکر» و «تذکره» و «ذکری» و «مذکر» یاد شده است. ایشان روایاتی نیز در این باره مطرح می‌کند و آن‌گاه می‌نویسد:

پس دعوت قرآن و انبیای عظام دعوت و تذکره به معرفت فطری است و مسلم است کسی که بخواهد راه به خدا پیدا کند و معرفت یابد، باید در مقام طلب و تذکر باشد نه در مقام جحد و انکار.<sup>۱</sup>

شیخ یادآور می‌شود که منکران و استهزاءکنندگان حق قابلیت هدایت ندارند و باید به حال خود رها شوند و قابل اعتنا و تکلم نیستند. البته ایشان مجادله با منکر را در مواردی که موجب پیشگیری از گمراهی عده‌ای از مستضعفان شود، لازم دانسته و بر جدال به احسن تأکید کرده است.

از نظریات الله شیخ مجتبی قزوینی، راه تذکره خداوند یادآوری ممکن نبودن انکار او و توجه دادن انسان به فطرت اولیه است تا حقیقت بر او روشن شود و خدای خود را وجدان کند. شیخ یکی از مناظرات حضرت امام صادق (علیه السلام) با زندیقی را شاهدی بر مطلب فوق مطرح می‌کند.

ایشان همه عوالم (انوار، ارواح و اجسام) را آیات خداوند دانسته و آیات را به دو دسته آفاقی و انفسی تقسیم می‌کند و یادآور می‌شود که به چند طریق می‌توان به آیات تذکر داد. یکی آنکه مجموع عالم را موجودی واحد با اجزای کثیر در نظر بگیریم. دیگر آنکه تک تک موجودات را مورد توجه قرار دهیم. در هر یک از دو طریق نیز دو گونه می‌توان وارد بحث شد. اول آنکه با نظر به ذات مخلوقات به مصنوع و مخلوق بودن و احتیاج آنها به غیر تذکر دهیم. گونه دوم تذکار، به تدبیر به کاررفته در خلقت موجودات و آثار مترتب بر آنها و در نتیجه اذعان به وجود قادر حکیم است.

شیخ در ادامه برخی از تذکراتی که در آیات و اخبار آمده را مطرح کرده است. در ابتدا به دلالت ذاتی موجودات بر مخلوقیتشان پرداخته و یادآور می‌شود که با نظر به اشیاء، واقعیت داشتن و اختلاف اشیاء از

شروع می‌نماییم در بیان اصل مطلب که توحید خداوند است، به نحوی که قرآن مجید و روایات مبارکات ناطق است. سپس تذکر می‌دهد که در اصول ادیان، میان انبیاء اختلافی نیست؛ چون حقیقت واقع واحد است و همه انبیا به حقایق اشیاء چنان که هست عالمند؛ بنابراین با صدایی رسا و بدون اختلاف، به یک طریق دعوت می‌کنند و راه آنان از هر خطا و لغزش ایمن و به مراد و مقصود موصل است. حجت‌های خداوند بیان کرده‌اند که معرفت خدا، فطری بشر است و راه دستیابی به معرفت را منحصر در تذکر به آیات آفاقی و انفسی دانسته‌اند.

شیخ معتقد است که خداوند راه معرفت خویش را به وسیله پیامبران به مردم تذکر داده تا حجت بر آنان تمام شود. پس تنها طریقی که متابعت از آن، موجب سعادت ابدی می‌شود، راه انبیای عظام (علیهم السلام) است. این راه، سهل و عمومی و مصون از خطر است. ایشان نیل رهروان این طریق به مقصود را شهادی بر اثبات مدعای خود معرفی می‌کند. نویسنده بیان الفرقان به این نکته هم تذکر می‌دهد که: «در قرآن مجید و روایات وارده از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) همواره اشاره شده است به اینکه «معرفت خداوند»، فطری بشر است و پیغمبر هم مذکر به فطرت و پیداکننده آن است». بر اساس اخبار فراوان، خداوند پیش از دنیا در عالم «ذره»، بشر را به صورت ذری خلق فرموده و معرفت خود را در ذات آنها قرار داده است؛ اما با آمدن به این دنیا، انسان‌ها از آن معرفت غافل می‌شوند و انبیاء با تذکار آن معرفت فراموش شده را به یادشان می‌آورند.

به اعتقاد شیخ، مشاهده فقر و احتیاج سبب اعتراف به خالق می‌شود و این عین معرفت به خالق و ذاتی انسان ذی شعور است؛ بنابراین برای رسیدن به معرفت خدا به اقامه برهان منطقی اصطلاحی و اثبات برهان استحاله دور و تسلسل، نیازی نیست. ایشان سپس برای روشن شدن مطلب، آیات و روایاتی را مطرح کرده است؛ از جمله آیه ۳۰ سوره روم که خداوند در آن بندگانش را به اقامه وجه به دین حنیف فرا می‌خواند. فطرت خدا که مردم را بر آن مفضول ساخته و آن دین استوار است.

شیخ با طرح دو روایت از توحید شیخ صدوق (ص ۳۳۰، ح ۸ و ص ۳۳۱، ح ۹)، در ذیل آیه فطرت نتیجه می‌گیرد که بر اساس آیات و روایات، معرفت خداوند فطری و از لوازم ذات انسان است و معنی دعوت به دین حنیف همین تذکره فطرت است. ایشان دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) را که در آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام به آن اشاره شده، مصداق تذکره فطرت می‌داند.

صاحب بیان الفرقان، امور زیر را موجب غفلت و نسیان از معبود متعال معرفی کرده است:

۱. خروج مزاج از اعتدال

۲. نافرمانی از عقل

۱. بیان الفرقان، ص ۹۶-۹۷.

است. از توصیف وصف‌کنندگان منزّه است و وصف‌کنندگان هرگز به حقیقت وصف ذات قدوس نمی‌رسند.

شیخ پس از طرح و بررسی روایات متعددی که در آنها علت ناتوانی مخلوق از توصیف خداوند بیان شده است، می‌فرماید: تذکرات قرآن و روایات به اعلاصوت می‌فرماید: توصیفات بشری کفر و ضلالت و تجری نسبت به ذات مقدس است.

سوم آنکه خداوند به علم حصولی و حضوری شناخته نمی‌شود؛ زیرا ذات مقدس منزّه است از اینکه دارای صورتی در نفوس باشد یا با نفوس متحد گردد. اشیاء معقولند به عقل و عقل معقول نمی‌شود، چه رسد به ذات مقدس باری تعالی که خالق عقل است.

اساس دین برآن است که معرفت خدا حاصل نمی‌شود، مگر به ذات پاک و فرمان او و استمرار معرفت نیز به اراده اوست. خداوند معرفت را فطری بشر قرار داده و آن در قلوب ثابت است و انسان تنها به سبب غفلت و به واسطه حجب از آن محجوب می‌گردد و از جمله حجب توهمات و خیالات خودسرانه بشر است.

شیخ در اینجا نیز روایات متعددی را مطرح می‌کند و در انتها می‌فرماید:

پس ظاهر شد که روایات مبارکات یادآوری به حکمی است که به نور عقل ظاهر است و آن این است که معرفت ذات مقدس، به غیر ذات او محال است. معرفت ذات مقدس به ذات اوست و با این حکم فطری، بطلان افکار و گفته‌های بشری ظاهر شود. واضح شد که معرفت به وجوه و عناوین، مستلزم تشبیه و تمثیل است: «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً».

چهارم نهی از تفکر در ذات خداوند است؛ زیرا تفکر در ذات، جزیرت‌حیر و ضلالت و زندقه و دوری از خدا نیفزاید. پس این نهی، حکم تعبدی نیست، بلکه تذکر به حکم فطری عقلی است.

پنجم عدم سنخیت ذات الهی با مخلوقات است. مراد از بینونت خالق و مخلوق، بینونت مراتبی نیست، بلکه مراد همان است که در روایت شریف آمده است: «در عین بلندی (والا مرتبه‌ای) نزدیک است و با اینکه نزدیک می‌باشد، دور است. منزّه است خدایی که چنین است و جز او این‌گونه نیست».<sup>۲</sup>

### ۳. علم خداوند

آیت الله شیخ مجتبی قزوینی پس از بحث طولانی در موضوع توحید، به فروع آن می‌پردازد. فرع اول علم خداوند است. ایشان قرآن و کلام مبینان قرآن را در این موضوع از مباحث ارائه شده در فلسفه و عرفان ممتاز می‌داند و معتقد است که براساس آیات و روایات، علم بدون

۲. کافی، ج ۱، ص ۸۶ و توحید، ص ۲۸۵.

بدیهیات است و وجدان و فطرت سلیم به مصنوعیت و احتیاج ذاتی آنها حکم می‌کند و مصنوعیت و احتیاج به صانع دلالت دارد.

تذکار به نظم حاکم بر اجزای عالم و نیازمندی آن به خالق حکیم، راه دیگری است که در بیان الفرقان به آن پرداخته است. عجز بشر از شناخت حقایق تمام اجزای عالم نیز، راه دیگری برای یادآوری معرفت فطری است. علم نجوم و اخترشناسی و توجه به نظم حاکم بر اجرام آسمانی و نیز مصنوعیت جمادات، نباتات و حیوانات، اموری هستند که راه را برای تذکر به معرفت فطری باز می‌کنند و به روشنی بر تدبیر عجیب خالق حکیم و علم گواهی می‌دهند.

صاحب بیان الفرقان، حال یأس و اضطراب را بهترین حال برای بروز و ظهور معرفت فطری می‌داند و معتقد است که هر عاقلی با رجوع

به نفس خویش، عجز و بیچارگی

خود را از جمیع جهات می‌یابد و

آثار قدرت و علم و حکمت ذات

مقدس خداوند را در وجود خویش

ظاهر می‌بیند. از نظر شیخ، انسان از

حیث روح و بدن از آیات عظیم الهی

است و ساختمان پیچیده بدن

وی، او را به خالقش تذکار و توجه

می‌دهد. همچنین انسان با تأمل در حقیقت روح خود می‌یابد که عین علم و حیات و قدرت نیست و به عجز و احتیاج خود پی می‌برد و به خداوند غنی بالذات متذکر می‌شود.

مؤلف فقید بیان الفرقان پنج شاخصه مهم توحید قرآنی را این‌گونه بیان کرده است:

اول آنکه خدا را به غیر او نمی‌توان تعریف کرد و شناخت، بلکه خدا ظاهر است به ظهور خود و تعریف و بیان حقیقت او به غیرش اضلال و جهل است. حاصل این معرفت، اخراج ذات مقدس از حد تشبیه و تعطیل است؛ زیرا تعریف ذات مقدس به چیزی غیر ذات خودش ممکن نیست و وجود مبارکش، ذات مقدس را به نفی اضداد و اوصاف مخلوقات اثبات می‌کند و به شباهت مخلوقات با یکدیگر ثابت می‌کند که شبیهی ندارد. پس نتیجه اول اثبات بدون تشبیه است.

دوم ممکن نبودن توصیف خداوند و نفی از آن است، مگر به آنچه خود خداوند خود را توصیف فرموده است؛ زیرا معرفت ذات، منحصر به معرفی ذات اوست و او معرفت ذات و آیات خود است.

البته نهی از توصیف، تعبدی و بی‌دلیل نیست، بلکه عقل و وجدان حکم می‌کنند که خدا را نمی‌توان توصیف کرد، مگر به آنچه خود وصف فرموده است. خدایی که از ادراک حواس و اوهام و خطرات و ابصار برتر

در بیان الفرقان مباحث مفصلی

پیرامون علم، عقل، توحید و

فروع آن بر اساس قرآن و روایات

اهل بیت (علیهم السلام) مطرح

شده که در اینجا از آراء ایشان در

این حوزه‌ها گزارشی ارائه می‌شود.

انتزاعی. از سوی دیگر واقعیتِ ثبوتی وجودی در معدومات و ممتنعات، محال و خلف است. پس از آنجا که واقعیت حکم به امتناع اجتماع نقیضین به نفس، لاواقعیت آنهاست - نه به واقعیت موضوع و محمول در نفس -؛ پس نفس لاواقعیت و عدم و ممتنع، به نور علم مکشوف و ظاهر است، در مرتبه عدم واقعیت.

وجه سوم توجه به علم خاص در مرتبه کمال آن است، مثل صنعتگری که در صنعت خاصی دارای کمال مهارت است و در عین اینکه به آن صنعت و تمام مسائل آن عالم است، آن صنعت و مسائل آن نزد شخص نه حضور دارد و نه حصول و صورتی از آن مسائل و صنعت موجود نیست.

قول به صور علمیه عقلیه به نحو بساطت و جمع و اجمال در عقل فعال و اتحاد آن صور با نفس برهانی و وجدانی نیست و تنها قول به علم بلامعلوم با وجدان سازگار است.

وجه چهارم فاعلیت بالقدرة و المشبهه و الاختیار خداوند و مسبوقیت مخلوقات به عدم واقعی است؛ یعنی چون عالم حادث است و خداوند پیش از حدوث اشیاء، به آنها عالم است، پس علم او به اشیاء بدون معلوم خواهد بود.

#### ۴. حدوث و قدم عالم

نویسنده دانشمند بیان الفرقان اثبات قدرت تامه و مشیت و اراده و اختیار خداوند را یکی از مسائل مهم فروع توحید دانسته و تأکید می‌کند که بنای قرآن بر تذکره به مبدئی عالم و قادر است که به کلیه اشیاء و موجودات و معدومات و کلی و جزئی - به علم بلامعلوم - عالم است و قدرت و کمالات او حد و نهایی ندارد. خداوند تبارک و تعالی فاعل و خالق است به قدرت و مشیت و اراده و اختیار. فاعلیت بالقدرة و المشیه و الاراده یکی از اقسام فاعلیت و اکل آنهاست، بدون اینکه مستلزم محذور یا محالی باشد. قدرت از اوصاف کمالیه واقعیه و به معنای توانایی بر فعل و ترک است و فاعل قادر می‌تواند از فعل امساک کند. در نتیجه وجوب فعل مخالف و متناقض با قدرت است. از سوی دیگر روشن است که ازلیت فعل، برای فاعل کمالی به شمار نمی‌رود، بلکه ایجاد پس از نیستی اظهار ظهور قدرت است.

شیخ ضمن طرح اشکالات فلاسفه مبنی بر محال بودن انفکاک معلول از علت تامه و قدیم بودن اراده، چنین پاسخ می‌دهد که لازمه تام بودن فاعل به مشیت و اراده، صدور فعل است بالاخره و مرجح و مخصص فعل، ذات فاعل است نه اراده. در نتیجه اشکال لزوم قدیم بودن اراده از اساس مندفع است و اصلاً موضوع ندارد.

صاحب بیان الفرقان پس از طرح و بررسی چند روایت تذکر می‌دهد که پس از رجوع به آیات و روایات برای احدی شک نماند که خداوند

حد و نهایت و بلامعلوم برای خداوند اثبات شده است؛ یعنی معلومات پیش از تحقق خارجی به هیچ وجه واقعیته ندارند و خداوند منزه است از اینکه معلوم یا مفهوم باشد و منزه است از حد و نهایت. صاحب بیان الفرقان با استناد به آیتی از قرآن مجید، تأکید می‌کند که به تصریح قرآن، خداوند به سر و نحوی و امور پنهان و غیب عالم است و مراد از «غیب»، اموری است که هنوز در پرده نیستی پنهان باشد و به عالم هستی نیامده یا گذشته باشد و آیات صریح است در اینکه خداوند به جزئیات و کلیات و موجودات و معدومات علم دارد. خداوند پیش از خلقت اشیاء، به آنها علم دارد و عالم است که اگر آنچه وجود ندارد، موجود شود، چگونه خواهد شد و علمش به موجودات پس از ایجاد آنها، مانند علم اوست به آنها پیش از ایجاد.

خداوند در مرتبه ذات، عالم بوده در هنگامی که معلومی نبوده است و ذات پاک او عالم است قبل از خلقت بدون معلوم و خلقت و وجود اشیاء، موجب تغییر و تغییری در ذات مقدس نخواهد بود.

شیخ تأکید می‌کند که علم، مانند صفت قدرت و حیات... است و در روایات، علم در شمار قدرت و حیات و خلاقیت آمده و در مقام تفهیم علم، آن را به حیات و قدرت تشبیه کرده‌اند؛ پس فهم حقیقت علم ذات مقدس، مانند قدرت و حیات او، از عهده عقل و روح خارج است و تفکر در حقیقت علم، مساوی با تفکر در ذات است. ایشان یادآور می‌شود که فهم علم، بلامعلوم و حقیقت و کیفیت آن محال و ممتنع است؛ اما برای تقریب اذهان چهار وجه بیان می‌کند.

وجه اول تأمل در تذکر و نسیان است. به این بیان که انسان غالباً پس از مشاهده و علم به اموری، آنها را فراموش می‌کند و گاهی پس از مدتی متذکر می‌شود و می‌داند که آنچه را به یاد آورده همان است که پیش‌تر دیده و می‌دانسته. این علم، اجمالاً بدون وجود معلوم و صورت است. علم اشیاء را در مرتبه وجودشان ادراک می‌کند و پس از معدوم شدن آنها باز هم به هنگام یادآوری آنها را در ظرف وجودشان می‌بیند.

شیخ مجتبی قزوینی پس از مطرح کردن احتمالات و اقوالی که فلاسفه و عرفا درباره ذکر بعد از نسیان بیان کرده‌اند، همه آنها را ابطال می‌سازد و می‌فرماید: و شاهد بر این که این صور، موجود در نفس نیست و عین نفس هم نیست، این است که چه بسا امری را شخص می‌خواهد متذکر شود، نمی‌تواند و امری را نخواهد متذکر شود، متذکر می‌گردد.

خلاصه، تأمل دقیق ما را می‌رساند که علم است، بلامعلوم و این از خصوصیات و کمال علم است.

وجه دوم مکشوف بودن معدومات و ممتنعات به علم است، مانند علم به امتناع اجتماع نقیضین و نبودن ضد و نَد برای خدا. توضیح اینکه حکم به امتناع اجتماع نقیضین، واقعی و حقیقی است نه اعتباری و

تامه کامله خداوند و استناد فاعلیت او به قدرت و مشیت و اراده و اختیار و حریت ذات پاک اوست. اصل سوم این است که خداوند دو علم دارد: ۱. علم مکنون که احدی بر آن اطلاع حاصل نکند؛ ۲. نور مشیت که به ملائکه و رسل حمل شده است. بداند از علم مکنون ذات مقدس است.

شیخ معتقد است که حقیقت عبودیت با تصدیق بدا ظاهر می شود و خوف و خشیت و تضرع و دعا معنا می یابد و انکار آن بسته دانستن دوست علم و قدرت خداوند است که اعتقاد یهودیان است. ایشان سپس ذیل عنوان تنبیه، روایاتی را در اهمیت بدا نقل می کند که بر اساس آنها خداوند به چیزی مانند «بدا» بزرگ داشته نشده و عبادت نشده است و از انبیاء (علیهم السلام) به تصدیق «بدا»، عهد و میثاق گرفته شده است و انکار آن خروج از تشیع شمرده شده است.

صاحب بیان الفرقان اعتقاد به آغاز داشتن جهان را با اعتقاد به بدا همسان می داند و معتقد است که انکار بدء و بدا از یک سرچشمه است و کسی که تصدیق ابتدا برای او آسان باشد، تصدیق بدا برای وی آسان تر است.

ایشان در جای دیگر به تبیین خلقت و رابطه آن با علم خداوند متعال پرداخته و ضمن تنزیه علم ذات مقدس، از تعیین حد و تناهی تأکید می کند که رأی و بدا از این علم است و معین و مخصّص فعل، رأی و مشیت و اراده ذات مقدس است و خود مشیت به مخصّص دیگری نیاز ندارد.

مشیت که مخلوق است، اولین تعین مخلوقات می باشد و این تعین قبل از کون خارجی اشیا است. فعل خداوند تا تحقق کون خارجی مراتب و مراحل دارد. مرتبه اول تعین به مشیت و علم مخلوقی است. سپس تعین به خصوصیات یا همان اراده است و پس از آن اندازه گیری است. این سه مرتبه پیش از مشاء و مراد و مقدر می باشند و پس از این مراتب، مرتبه امر و حکم به تحقق خارجی است.

علم مخلوقی (= مشیت) به پیامبر اکرم و انبیاء و اوصیا (علیه و علیهم السلام) عطا شده و به این نور علمی همه آنچه را که بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود، می دانند؛ اما از آنجا که تعینات بعدی (اراده و قدر و قضا) به رأی ذات مقدس است، خداوند انبیاء و اوصیاء را در زمان های مختلف از تقدیر امور مطلع می سازد. البته برای این تقدیرات «میعاد» و «غیر میعاد» است. آنچه میعاد باشد، امضا خواهد شد و کون خارجی خواهد یافت و غیر میعاد، نزد پروردگار موقوف است و بدا (= تقدیم و تأخیر و زیاده و نقصان) در آنها به رأی و مشیت ذات مقدس خواهد بود. شیخ تأکید می کند که مشیت و رأی (= بدا)، منحصر به مرتبه تحقق کون خارجی نیست، بلکه در تمام تعینات پیشین نیز به يد

به قدرت تامه کامله بر کل موجودات و معدومات و برایجاد و اعدام جزئیات و کلیات قادر است و برای قدرت ذات مقدس حد و نهایی نیست. ایشان دو راه برای تذکره این مطلب بیان می کند: اول توجه انسان به حقیقت خویش که مصنوع و حادث و مسبوق به نیستی است و دوم آیه بودن قدرت انسان بر قدرت خداوند؛ یعنی انسان با تأمل در افعال خویش می فهمد که قسمتی از افعال او به اراده و خواست اوست و افعال او حادث و مسبوق به عدم است و در فعل خود اختیار دارد. بودن این کمال در مخلوق، دلیلی بر ثبوت آن در ذات خداوند است، بدون تشبیه و تنظیر و تصویر و احساس و ادراک.

شیخ برای تکمیل بیان فوق قسمتی از مناظره امام رضا (علیه السلام) با سلیمان مروزی را مطرح می کند و پس از آن می فرماید: این روایت مبارکه صریح در این است که علم، غیر از اراده است و علم علت وجود خارجی شیء نیست و اراده فعل و حادث است. علم بر دو طرف نقیض و ضد [شامل] است و به اموری که ابتدا اراده نکند و واقع نشود، عالم است.

ایشان روایت دیگری از احتجاج طبرسی نقل کرده که بر اساس آن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در برابر دهریه، به سه راه بر حدوث عالم حجت اقامه فرموده است، اول مشاهده روز و شب و اختلاف و تقدم و تأخر آنها که به روشنی بر حدوث دلالت دارد. راه دوم اثبات حدوث از طریق نشان دادن زوال اشیا است. راه سوم تذکره اوصاف حادث از جمله احتیاج و نیستی و فنا است و چون این اوصاف از سرتا قدم عالم و اجزای آن ظاهر و هویداست، پس عالم حادث می باشد. شیخ سپس مباحثی از مرحوم قاضی سعید قمی مطرح می کند و به نقل از ایشان، دو اصل را درباره حدوث عالم برمی شمرد که به نظر آن محقق حکیم، نزد ائمه اطهار (علیهم السلام) مسلم است. اصل اول، حدوث اراده و مشیت و اصل دوم قادر بودن حق متعال به قدرت مطلقه است؛ یعنی خداوند از امری عاجز نیست و چیزی ذات مقدس را مضطر نمی کند و مانع اراده او نمی شود و در کاری مردّد نمی شود.

## ۵. مسأله بدا

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی مسئله بدا را یکی از مسائل مهم دینی و از مختصات شیعه معرفی کرده است. بدا عبارت است از امکان تغییر و تغیر و تبدیل و تبدل در عالم و اجزای عالم و آنچه در عالم واقع می شود. پس بدا به معنای پشیمانی از رأی یا مستلزم جهل نیست، بلکه تغییر و تبدل و تجدد و حدوث از علم و قدرت کامله ذات مقدس است.

از نظر شیخ بیان حقیقت بدا و تصدیق آن، مبتنی بر اصولی است که به وجدان و فطرت و قرآن و سنت، ثابت و واضح است. اصل اول این است که علم خداوند، عین ذات و بدون معلوم و تعین است و حد و نهایت و علیت بالایجاب و الوجوب ندارد. اصل دوم تصدیق قدرت

در ادامه نیز روایاتی در این باب مطرح شده است که برای نمونه مضمون یکی از روایات ذکر می شود. به اعتقاد شیخ این روایت به تمام اشکالات موجود در اذهان بشر پاسخ داده و صریح در بطلان جبر است.

بر اساس این روایت، زندیقی از امام صادق (علیه السلام) می پرسد: «چرا خداوند تمام مخلوقات را مطیع نیافرید، در حالی که به این کار قادر بود؟» امام (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: «اگر همه را مطیع می آفرید، پاداشی برای خلق در کار نبود و اگر اطاعت، فعل بندگان نبود، بهشت و جهنمی در کار نبود؛ لذا خداوند مخلوقات را آفرید و آنها را به اطاعت امر و از معصیت نهی کرد و با رسولان خویش حجت اقامه کرد و به [انزال] کتب قطع عذر فرمود تا مخلوقات [به اختیار] خود، مطیع یا عاصی باشند و به اطاعت و معصیت استحقاق ثواب یا عقاب یابند؟» سائل پرسید: «آیا عمل بنده به آلتی که خدا داده انجام نمی شود؟» امام (علیه السلام) فرمودند: «بله لکن به آلتی که برای عمل

خیر داده شده، قادر است بر عمل شری که از آن نهی کرده است» پرسید: «آیا بنده در فعل خود اختیار داد؟» امام (علیه السلام) فرمودند: «خدا از کاری نهی نکرده، مگر آنکه می داند بنده بر ترک آن قادر است و به کاری امر نکرده مگر آنکه می داند بنده بر انجام آن تواناست؛ زیرا که ظلم و جور و عبث و تکلیف به مالایطاق شأن و صفت خداوند نیست» پرسید: «آیا آنکه خداوند او

را کافر آفریده، برایمان استطاعت دارد و از طرف خدا برای کافر حجت هست؟» امام (علیه السلام) فرمودند: «خداوند تمام خلق را مسلمان آفریده، [سپس به آنان] امر و نهی کرده و کفر اسم و معنایی است که به سبب نافرمانی بشر بر وی عارض و او به آن نامیده می شود و خداوند خلق را کافر نیافریده است، بلکه بعد از اقامه حجت بر آنان [عده ای] انکار کرده و کافر شدند». سائل پرسد: «آیا جایز است که خدا برای «بنده» شرم مقدر کند و او را به خیر دستور دهد، در حالی که بر خیر توانایی ندارد و آن گاه او را به سبب ترک خیر عذاب کند؟» امام (علیه السلام) فرمودند: «سزاوار عدل و رأفت خدا نیست که برای بنده شرم مقدر کند و به خیر دستور دهد و حال آنکه وی بر خیر قادر نباشد و او را بر ترک خیر عقاب کند».

شیخ در ادامه به ابطال تفویض پرداخته و یادآور می شود که بر اساس تعالیم دینی قبل از فعل و حین الفعل امر به ید قدرت مبدأ متعال است؛ به این معنا که علم و قدرت و همه اسباب تمکن انسان از فعل و ترک، به ید قدرت اوست. اگر بخواهد انسان را بر تمکن باقی می گذارد و

قدرت اوست: «عجز الوصفون عن وصف قدرته». بر این اساس، دعا و توبه و عبادت صحیح است و کارهای نیک و بد در تغییر و تبدیل امور (حُصْب و رخا و قحط و غلا و بلا و...) مداخلیت دارد.

مرحوم شیخ مجتبی سپس آیات و روایاتی را به عنوان مؤید مسئله بدا مطرح می کند، از جمله آیات و روایات مربوط به نزول تقدیرات امور در شب قدر و آیات و روایاتی که در آنها تأکید شده انسان دو أجل دارد.

در ادامه سؤالات و شبهاتی نیز مطرح و پاسخ داده شده است که برای پیشگیری از تطویل بحث از پرداختن به آنها خودداری می شود.

### ۶. جبر و تفویض

در بیان الفرقان نفی جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین، یکی از علوم ممتاز قرآن معرفی شده است. مؤلف برای تبیین مسئله به قضا و قدر پرداخته و یادآور شده است که قضا و قدر در لسان شرع به دو معنا استعمال می شود اول قضا و قدر نسبت به سرنوشت بشر و مداخلیت افعال بشر در آن و دوم قضا و قدر در افعال بندگان و نسبت آن با اختیار آنها.

خلاصه تعالیم قرآن در مورد اول استناد همه امور به فعل خداوند است، البته نه به نحو ایجاب و علیت بلکه به مشیت و اراده و اختیار با تأکید بر مداخلیت افعال تکلیفی بشر به نحو اقتضا. اما در مورد دوم آنچه از تعالیم قرآن استفاده می شود، آن است که امور نه به صورت جبری مستند به خداست و نه خداوند از سلطنت منعزل شده و امور به خلق تفویض گشته است، بلکه امر بین امرین است.

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی در ادامه با تذکره نهی شارع از دخول در مسئله قضا و قدر، یادآور می شود که این نهی تنبیه به حکم عقل و نگه داشتن بشر بر «فطرت اولیه» است؛ چرا که بر اساس فطرت اولیه و با قطع نظر از وسوسه ها و شبهات، انسان می یابد که نه جبر است و نه تفویض؛ یعنی بنده در قسمتی از افعال خود مختار و صاحب رأی و قدرت است و در عین حال به آن در ذات و کمال ذات خود محتاج است و استقلال ندارد. از سوی دیگر بحث و فحص در قضا و قدر، به تفکر در ذات منجز می شود که حرام است. شیخ در ادامه به تفصیل مطالبی را در ابطال جبر مطرح می سازد و پس از آن به آیاتی می پردازد که در آنها به صراحت اعتقاد به «جبر» نفی شده است. آن گاه می فرماید:

پس از این تذکر، هر که تأمل کند، می بیند که تمام قرآن دال بر نفی جبر و اثبات استطاعت و اختیار در افعال تکلیفیه است... [و] لازمه تصدیق قرآن مجید بر ابطال و بطلان جبر است و چگونه چنین نباشد با اینکه بنای قرآن بر فضل و عدل خداوند است.<sup>۳</sup>

۳. بیان الفرقان، ص ۴۲۸-۴۲۹.



اگر بخواهد قدرت و سایر اسباب فعل را از او سلب می‌کند.

ایشان پس از ذکر چند روایت می‌فرماید:

روایات در نفی «جبر و تفویض» زیاد است... و آنچه از آیات و روایات و مذاق و اساس اسلام ظاهر و روشن [می‌باشد] و جای هیچ شک و شبهه نیست، این است که اساس تکالیف، بر نفی «جبر» و اساس عبودیت و بندگی بر نفی تفویض و اثبات توفیق و خذلان است و آنچه مطابق با وجدان است همین است و شبهه جبر و تفویض مقابل وجدان است.

شیخ همچنین تذکر می‌دهد که بحث مشیت و اراده از فروع و نتایج مسئله جبر و تفویض است و بر اساس قرآن و روایات، خداوند دو گونه مشیت و اراده دارد: ۱. مشیت و اراده تکوینی که فعل اول و مبادی وجود کونی و خارجی اشیاء است و نسبت به افعال تکلیفی بندگان جایز نیست؛ زیرا اراده به این معنا، خلف و منافی تکلیف است؛ ۲. اراده تشریحی که همان اوامر و نواهی الهی است؛ یعنی ابلاغ چگونگی افعال مکلف از حیث رضا و سخط

و رغبت و کراهت.

#### ۷. قضا و قدر

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی در ابتدای این مبحث یادآور می‌شود که چون در لسان شرع از «قضا و قدر» اسم برده شده، برای تکمیل بحث و رفع شبهات مربوط به آن که نظیر شبهه جبر است، به ذکر معنای آن و رفع اشکال می‌پردازد. ایشان تأکید می‌کند که قضا و قدر در لسان قرآن

و روایات به معنای زیادی اطلاق شده است که برخی از این معانی عبارتند از: ۱. فراغ؛ ۲. عهد؛ ۳. اعلام؛ ۴. فعل؛ ۵. ایجاب؛ ۶. کتابت؛ ۷. اتمام؛ ۸. حکم؛ و فصل ۹. خلق؛ ۱۰. نزول الموت.

شیخ برای هر یک از معانی مذکور به آیه یا آیتی از قرآن استشهاد کرده است. ایشان پس از طرح شبهات مربوط به این بحث و پاسخ دادن به آنها بحث قضا و قدر را در افعال انسان پی می‌گیرد و در توضیح آن یادآور می‌شود که امور عالم بر دو قسم است: ۱. امور عادی که از طریق اسباب و مسببات جاری می‌شوند، البته نه به صورت مستقل و نه به صورت مشترک، بلکه به نحو اقتضاء؛ ۲. امور غیر عادی که خداوند بدون اسباب و مسببات می‌تواند آنها را ایجاد کند.

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی پس از بیان مطالب فوق می‌فرماید:

بالجمله هیچ موجودی - از موجودات عالم - مستقل یا شریک با ذات مقدس در سلطنت و قدرت نیست و آثار تمام اشیاء به نحو مقتضی است و منوط برادن و امضای حضرت اوست جلت قدرته.<sup>۴ و ۵</sup>

به نظر ایشان قضا و قدر در افعال انسان دو گونه است: تکوینی و تشریحی و هر یک یا حتمی است یا غیر حتمی. قضا و قدر تکوینی حتمی فعلی است که به اراده خداوند از انسان صادر شود، مثل معجزه. قضا و قدر تکوینی غیر حتمی افعالی است که طبق اسباب و علل عادی از بشر صادر می‌شود و علل و اسباب به نحو اقتضا در افعال بشر مدخلیت دارند. قضا و قدر تکوینی غیر حتمی، قابل تخلف است و قسمتی از دستورات شارع مربوط به این مقام است. قضا و قدر تشریحی غیر حتمی، اوامر و نواهی و شرایع الهی است که متعلق رضا و سخط و حب و بغض خداوند واقع شده‌اند.

شیخ سپس به طرح و بررسی بیست و هشت روایت در این موضوع پرداخته است.

#### ۸. سعادت و شقاوت

نویسنده دانشمند بیان الفرقان معتقد است که بر اساس معارف قرآن و سنت، سعادت و شقاوت ذاتی که تخلف ناپذیر باشد، غلط است و علل و اسباب صدور فعل خیر و شر از مقتضیات فعل هستند و هیچ یک، علت تامه نیستند. چون سعادت و شقاوت تغییر پذیر است، بندگان همواره از گناهان خود در «خوف» و از رحمت خداوند و قبول توبه در «رجا» هستند.

«سعید» کسی است که با عقیده و ایمان صحیح و عمل پسندیده از جهان برود و «شقی» کسی است که از ایمان و عمل شایسته بی بهره باشد. توفیق و خذلان و هدایت و اضلال در دنیا، از مقتضیات عقاید و افعال پسندیده و [موجب] حصول سعادت یا شقاوت است.

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی تأکید می‌کند که شقاوت و سعادت ذاتی هیچ کس نیست و روایاتی که در آنها تصریح شده شقی و سعید در رحم مادر مشخصند، معنای صحیحی دارند که ایشان با استناد به روایات دیگری در ارائه این معنا می‌کوشد؛ از جمله به روایتی از امام کاظم (علیه السلام) استناد می‌کند که بر اساس آن امام (علیه السلام) درباره معنای صحیح «الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعید فی بطن امه»، می‌فرماید: «شقی کسی است که وقتی در شکم مادر است، خدا می‌داند که پس از آمدن به دنیا، اعمال و افعال اشقیار را انجام می‌دهد و همچنین است «سعید». همچنین با استناد به روایتی

۴ و ۵. بیان الفرقان، ص ۴۵۵.

## ۱۰. دعا

شیخ مجتبی قزوینی حُسن و لزوم دعا و طلب و الحاح و تضرع و توبه و انابه و خوف و رجا به درگاه خداوند و در مقابل قبح و حرمت یأس از رحمت الهی و سوء ظن به خداوند را یکی از مباحث مهم دینی می‌داند و تأکید می‌کند که انسان به فطرت اولیه خود، خویشتن را فقیر و محتاج می‌باید و در مقابل ذات غنی و حیّ و رحیم و ودود و رحمان را وجدان می‌کند و در دقت باسء و ضراء به آن ذات مقدس توجه می‌کند و درخواست از او را لازم می‌داند و بسا با اطمینان به اجابت دعا به مطلوب خود می‌رسد.

علاوه بر یافت وجدانی و گواهی فطرت سلیم آیات و روایات نیز بندگان را به دعا ترغیب و از یأس و دعا نکردن نهی می‌کنند.

شیخ سپس به مخالفت با مبانی فلسفه و عرفان می‌پردازد و به حقیقی و مؤثر بودن دعا اشاره می‌کند و به نقد و بررسی آراء ابن سینا و ملاصدرا در این باره می‌پردازد. آن‌گاه با یادآوری علم بی‌پایان و غیرمتمم الهی و قدرت تامه و مختار و فعال مایشاء بودن خداوند تأکید می‌کند که خداوند انسان را آیه بزرگ خود قرار داده و به او فاعلیت بالاراده و اختیار عطا کرده است و در عین حال، امور بندگان را به صورت کامل به آنها تفویض نکرده و خود را از سلطنت و الوهیت معزول نساخته است. بر این اساس حُسن و لزوم دعا روشن می‌شود.

شیخ پس از ذکر چند آیه و روایت یادآور می‌شود که براساس روایات، تا قضا و قدر و بلا به مرتبه امضا نرسیده و اجرایی نشده باشد، به وسیله دعا رد می‌شود. ایشان معتقد است که این اخبار افزون بر نشان دادن اهمیت و ضرورت دعا، مثبت «بدا» و مبطل عقیده به قضا و قدر حتمی نیز هستند.

شیخ در ادامه به طرح و بررسی دو روایت می‌پردازد که به ظاهر بر حتمی بودن قضا و قدر و عدم تأثیر حقیقی دعا دلالت دارند و در نهایت، این بحث و نیز مطالب بیان الفرقان فی توحید القرآن را با ذکر دعاهایی که به روشنی بیانگر باز بودن دست خداوند در استجابات درخواست بندگان هستند، به پایان می‌رساند.

از پیامبر اکرم می‌فرماید: «شاهد بر اینکه «شقاوت» ذاتی نیست، این است که فرمود: میزان عمل، خاتمه عمل است و اگر ذاتی بود و قابل تخلف نبود، [خاتمه] عمل میزان نبود».<sup>۶</sup>

بالاخره شیخ بعد از مطرح کردن و بررسی دوازده روایت در این باب نتیجه حاصل از آنها را چنین ذکر می‌کند:

۱. حق متعال، عالم به حال عباد است که شقی و سعید کیست.
۲. اینکه اسباب و علل را در «سعادت و شقاوت» آثاری است. بسا انسان در حالی که در شکم مادر است به مقتضای اسباب، سعید یا شقی است و این جبر نیست، بلکه به واسطه عدم مبالات ابوبین به احکام شرعیه است و این شقاوت و سعادت، راجع به نطفه در رحم مادر، قبل از چهار ماه و دمیدن روح است.
۳. علل و اسباب، علت تامه تخلف ناپذیر نیست، بلکه از برای حق متعال رأی و امر و بدا است.
- سعادت و شقاوت اشخاص تا آخر عمر معلوم نگردد و اطمینانی به اعمال نیست، مگر به آخر عمل و عمر.
۴. توفیق و خذلان از ناحیه ذات مقدس تبارک و تعالی بر طبق علم اوست به اختیار بندگان.
۵. از برای خدای تعالی سلطنت و اختیار تمام است و سؤال نمی‌شود از افعالی که به جا می‌آورد.

## ۹. هدایت و ضلالت

به نظر نویسنده بیان الفرقان، «هدایت و ضلالت بندگان» یکی از مسائل فرعی در توحید قرآن است. ایشان بعد از ذکر معنای لغوی واژه‌های «هدایت»، «ضلالت» و «اضلال» یادآور می‌شود که هدایت و ضلالت در معانی متعددی استعمال می‌شوند: ۱. هدایت تشریحی که همان بیان احکام و دستورات عملی و معارف است برای رسیدن به سعادت؛ ۲. هدایت تکوینی غیر حتمی که معنای آن جعل اسباب و مقتضیات و توفیق دادن به بندگان برای رسیدن به مقصود است؛ ۳. هدایت تکوینی حتمی؛ یعنی هدایت برخی بندگان به اراده تکوینی حتمی.

معنای «اضلال» جز در مورد اول در مقابل معانی «هدایت» و عکس آنها می‌باشد.

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی برای معانی مذکور برای هدایت و اضلال، به آیاتی از قرآن استشهاد می‌کند و معتقد است که براساس آیات، «هدایت و ضلالت» در همه جا به یک معنا نیست و روایات نیز این مطلب را تأیید می‌کنند. ایشان بحث خود را با طرح و بررسی چهارده روایت در این موضوع پی می‌گیرد و به پایان می‌برد.

۶. بیان الفرقان، ص ۵۰۰.